

وضعیت کنونی شاخه «خراسان» داعش



تشکیل یک شبه دولت در منطقه حائل بین شمال افغانستان و جنوب ازبکستان و تاجیکستان از احتمالات موجود است. پیاده نظام این تئوری نیز، بخشی از طالبان و جنبش اسلامی ازبکستان به طور مشخص می‌توانند محسوب گردند.

به گزارش آران نیوز: اظهارات اخیر «ضمیر کابلوف» نماینده ویژه روسیه در امور افغانستان در لزوم بستن مرزهای جنوبی آسیای مرکزی؛ (فارغ از انتقاداتی که مخالفان رویکرد روسی به آن وارد می‌کنند) بنابر حوادث امنیتی رو به ازدیاد ماه‌های اخیر در مناطق شمالی افغانستان، خبر از جریانی می‌دهد که می‌تواند به یکی از مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل یابد.

تشکیل یک شبه دولت در منطقه حائل بین شمال افغانستان و جنوب ازبکستان و تاجیکستان از احتمالات موجود است. پیاده نظام این تئوری نیز، بخشی از طالبان و جنبش اسلامی ازبکستان به طور مشخص می‌توانند محسوب گردند. ادامه نظامیگری جنبش اسلامی ازبکستان در کنار طالبان، حفظ دفتر مرکزی در وزیرستان پاکستان، کنترل یک منطقه جمع و جور در جنوب افغانستان به عنوان عقبه، استفاده از تنش‌های موجود در کشورهای افغانستان و آسیای مرکزی، و فرسایش دولت‌ها و زیر سوال رفتن مشروعیت آن‌ها در دراز مدت، می‌تواند بهترین فرصت برای ضربه نهایی که همانا ایجاد منطقه خلافت است، محسوب گردد.

در این بین، بیعت کردن سران جنبش اسلامی ازبکستان با خلیفه داعش و الهام پذیری این گروه از راهبرد داعش در غصب قدرت در قسمت‌هایی از غرب عراق و شرق سوریه و حمایت فکری و تاکتیکی از سوی داعش به این گروه‌ها نشانه و سیگنال‌های خوبی در تایید فرضیه از پیش گفته محسوب می‌شوند.

در کنار این مسئله، نباید به پتانسیل حضور پررنگ اقوام تاجیک، ازبک و ترکمن در درگیری‌های اخیر شمال افغانستان بی تفاوت بود. در این میان، حضور کم رنگ طالبان پشتون در مناطق شمالی، طی ماه‌ها و سال‌های آینده بی شک قاعده قومی را به سمت نیروهای جهادی ازبک سوق خواهد داد.

به عبارتی، مناطق حائل میان افغانستان و آسیای مرکزی؛ به سرزمینی تبدیل خواهد گردید که هم منویات طالبان در تشکیل خلافت در مرزهای سرزمینی را محقق خواهد ساخت و هم هواخواهان نظریه خلافت اسلامی داعش در آسیای مرکزی را به هدف اولیه خود خواهد رساند. شاهد این مدعا، خبرهای متعدد از حضور نیروهای جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی به طور عمده در مبارزات شهرهای قندوز، بلخ، پغمان، سمنگان، جوزجان، فاریاب، بدخشان و بادغیس که در مرز مشترک با ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار دارد، بوده است.

ادعایی با رنگ واقعیت

ولادیمیر پوتین، امامعلی رحمان، اسلام کریم اف، ضمیر کابو لف، خالق نظراف، رمضان رحیم زاده، سرگی شایگو و ... مقاماتی هستند که اسامی آن‌ها در رسانه‌های منطقه، طی یکسال اخیر هرگاه که برده شده است، مسئله خطر نفوذ افراط را گوشزد می‌کنند. فارغ از دستاویزی که ممکن است به گونه ای طبیعی، مسائل امنیتی برای حکام داشته باشد، اما شواهد، حکایت از خطری جدی برای منطقه دارد. رشد آماری تعداد درگیرها، به همراه کیفیت قوای مخالفان رادیکال، مسائلی نیست که بتوان آنرا صرفاً بزرگنمایی خطر داعش و جریانات تندرو اسلامی در مناطق مرزی افغانستان و آسیای مرکزی دانست.

نگاهی گذرا به آمار نشان می‌دهد، شمال کشور افغانستان که انتظار می‌رفت، یکی از نقاط امن و باثبات کشور باشد، اکنون به یکی از مناطق با قابلیت انتقال بحران تبدیل شده است. حملات صورت گرفته در سال 2013، 36 مورد و در سال 2014، 41 و تا اواخر سال 2015 بنابر اعلام گروه بین‌المللی بحران، به نزدیک 30 مورد رسیده بود.

از جمله این حملات نیز می‌توان به اقدام عملیات انتحاری و استفاده از زنان انتحاری ازبکی در حمله به گروه بازسازی آمریکایی در دره پنجشیر اشاره کرد. اقدام در به دست گرفتن سد شهر فاریاب و زدو خورد در اردیبهشت سال 2013 و در جدیدترین موارد حمله به قندوز و تصرف آن در شهریور سال 2015، حکایت از گسترده شدن دامنه مبارزه و انتقال بحران به مناطق همجوار را دارد.

البته تاکنون از سوی مقامات یاد شده، فرضیه احتمال تشکیل منطقه ای حایل افغانستان و آسیای مرکزی به عنوان کانون خلافت، مطرح نبوده اما اظهارات اخیر ضمیر کابل اف در لزوم بستن مرزهای جنوبی آسیای مرکزی به منظور مقابله با گسیل مردم آن سوی مرزهای افغانستان به داخل سرزمین‌های ازبکستان و تاجیکستان، در کنار اظهارات هفته گذشته «خالق نظراف» رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک تاجیکستان که گفته بود در نقشه جدید خلافت داعش تاجیکستان به عنوان یک ناحیه در قلمرو این خلافت پیش بینی شده است، بر دامنه نگرانی‌ها به گونه ای واقعی می‌افزاید.

پیاده نظام ایده تشکیل ایده خلافت در مرزهای آسیای مرکزی و افغانستان

مسئله بنیادگرایی در آسیای مرکزی طی 25 سال گذشته از استقلال کشورهای منطقه، مسیر تکاملی و رو به رشدی را گذرانده است. منظور از مسیر تکاملی به این معناست که اکنون مهم‌ترین گروه های افراطی برگرفته از مناطق پسا شوروی، با توان

محدود و محلی در دهه 90، به سازمان‌هایی پیچیده و چند بعدی و بزرگ با توان عملیاتی بالا تبدیل یافته‌اند. این گروه‌ها، با تطبیق پذیری و استفاده از ظرفیت ارتباط گیری گسترده با سایر گروه‌های افراطی، توانسته‌اند به گروه‌هایی بالقوه خطرناک برای صلح و امنیت منطقه تبدیل شوند.

از جمله مهم‌ترین این گروه‌ها، که بالاترین سطح نقش آفرینی را در تشکیل این شبه دولت نیز ایفا خواهند کرد، جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهاد اسلامی ازبکستان است. بنابر اظهارات وحید مزده، از کارشناسان افغانی، این گروه با وجود بسیاری فراز و نشیب‌ها در طول مدت فعالیت خود، اکنون با قدرت گیری نسبی طالبان در مرزهای شمالی، رفته رفته قدرت هم وزن با دوران پیش از سقوط طالبان را احیا می‌کند.

بنابر اعلام وی، اعضای تشکیل دهنده آن‌ها علاوه بر ازبک‌ها و تاجیک‌ها و ترکمن‌ها که خاستگاهی از آسیای مرکزی دارند، از ملیت‌های گوناگون مثل افغانستان، پاکستان، و ایغورها از چین و ترک‌ها نیز هستند. تعداد نیروهای جنبش اسلامی ازبکستان بین 2 هزار تا 2500 نفر است و در اتحادیه جهادی اسلامی این رقم بین 100 تا 500 نفر تخمین زده می‌شود.

جنبش اسلامی ازبکستان تقریباً گروهی شناخته شده تر است اما در حقیقت اتحادیه جهاد اسلامی در بستر حوادث پس از سقوط طالبان و استقرار در وزیرستان و در بستر حوادث پس از آن در اختلاف در نوع راهبرد مبارزه بین رهبران جنبش اسلامی ازبکستان به وجود آمد. اتحادیه جهادی اسلامی هدف خود از مبارزه را برانداختن دولت ازبکستان تعریف کرده است و از هر فرصتی برای برآورده کردن این هدف خود استفاده می‌کند.

از جمله مهم‌ترین مسائلی که در رابطه با این گروه‌ها طی ماه‌های جاری قابل ذکر است، قرار گرفتن آنان در منطقه سوق الجیشی وزیرستان شمالی (جنبش اسلامی ازبکستان در میرام شاه و اتحادیه جهادی اسلامی در میر علی قرار دارند) که امن‌ترین محل برای گروه‌های جهادی اسلامی است و نقطه تلاقی این گروه‌ها، محسوب می‌شود که موجب شکل گیری همکاری‌های عمیق و پیشرفته‌ای شامل انتقال اطلاعات، انتقال افراد و حمایت‌های مالی بین این گروه‌ها شده است. این گروه‌ها همچنین تحت رهبری معنوی شورای بزرگ‌تری بنام شورای کویته قرار دارند که نقش هماهنگ کننده را نیز دارد.

فرصت سازی منطقه برای تشکیل خلافت

طبق اعلامی که گروه بین‌المللی بحران در سال 2014 داشت، عواملی تأثیرگذار برای نیروهای بنیادگرای آسیای مرکزی برای تغییر در مسائل کلان امنیت منطقه، طی مدت زمان 3 سال آینده بروز خواهند کرد که در نهایت مسائلی که با آرمان‌ها از آن یاد می‌شد، رنگ واقعیت به خود خواهد گرفت.

بنابراین پیشبینی، با رفتن نیروهای آمریکایی، نیروهای نظامی دولت در جنوب و شرق و بعضاً شمال کشور، توانایی مقاومت در برابر طالبان را رفته رفته از دست خواهند داد و سرانجام افتادن این مناطق به دست طالبان و واژگونی دولت حاکم در پی به محاصره در آوردن شهرهای بزرگ اجتناب ناپذیر خواهد شد. موضوعی که نمونه‌هایی از آن را طی ماه‌های گذشته شاهد بودیم. در همین حال، یکی از مهم‌ترین متحدان طالبان در این پروسه، بنیادگرایان افراطی آسیای مرکزی شامل 2 گروه مطرح شده، هستند. این دو گروه، با استفاده از ظرفیت نامی طالبان و بهره گیری از عدم حضور طالبان پشتون در سال‌های اخیر، اقدام به استخدام داوطلبان مبارزه با دولت‌های مرکزی مناطق همجوار کرده‌اند. اکنون و بنابر اعلام شاهدان محلی، عملاً به جناح ازبک گروه طالبان تبدیل شده‌اند و علاوه بر ایجاد خطر علیه امنیت ملی افغانستان، برای کشورهای آسیای مرکزی، چین و روسیه نیز مشکل ساز شده‌اند.

کنون نیز با توجه به حضور پر رنگ اقوام تاجیک، ازبک و ترکمن در شمال افغانستان و در مقابل حضور کم‌رنگ پشتون‌ها در قسمت‌های شمالی افغانستان، عملکرد و نفوذ نیروهای طالبان به علت پشتون بودن در آن مناطق کمتر خواهد بود که بی شک، قادر به عضو گیری و بعضاً انجام عملیات نخواهند بود. ولی نیروهای جهادی ازبک به دلیل قرابت قومی، نفوذ بسیار زیادی در مناطق شمالی افغانستان دارند و در آنجا اقدام به عضو گیری و بعضاً انجام عملیات می‌کنند. تاکنون نیز جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی به طور عمده در مبارزات شهرهای قندوز، بلخ، به غمان، سمنگان، جوزجان، فاریاب، بدخشان و بادغیس که در مرز مشترک با ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار دارد، بوده‌اند.

از جمله دیگر عوامل موثر برای تشکیل ایده خلافت در مرزهای مشترک افغانستان و آسیای مرکزی، انسجام و ارتباطات گسترده بین گروه‌های جهادی است، یعنی در مقابل تشتت و دودستگی بین جنگ سالاران و رهبران قومی شمال افغانستان و ضعف عمومی حاکم بر دولت افغانستان اتحاد و انسجام گروه‌های جهادی در حال افزایش است، به طوریکه هم اکنون اتحادی راهبردی بین گروه‌های جهادی ازبک، تحریک طالبان پاکستان، شبکه حقانی و داعش وجود دارد.

از سوی دیگر، با ترور برهان‌الدین ربانی در سال 2011، رهبر کاریزماتیک دیگری برای اتحاد اقوام شمالی ظهور نکرده است که اقوام مختلف بتوانند حول آن شخصیت اجماع کنند. اکنون ژنرال دوستم که تا حدودی این وظیفه خطیر را بر عهده دارد، با وجود دارا بودن سمت معاونت رئیس جمهوری، نتوانسته گروه‌های قومی را وارد اتحاد راهبردی کرده و بر سر اهداف ملی دور هم جمع کند.

در این بین، بیعت کردن سران گروه‌های اسلامی بنیادگرا در آسیای مرکزی با داعش، در سال 2015، و اعلام الهام پذیری از راهبرد داعش عراق و شام در تصرف سرزمینی، نشانه و سیگنال‌های خوبی نیست. در بیانیه بیعت جنبش با داعش آمده است: ما از این پس یک جنبش نیستیم بلکه یک دولتیم، قاضی در ادامه از جانب یاران و جنگجویان خود می‌گویید ما از این پس شاخه دولت اسلامی عراق و شام در منطقه "خراسان" هستیم.

در این شرایط، شکاف‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی رو به رشد کشورهای آسیای مرکزی، ساختار آن‌ها را نسبت به هر نوع شوک ناپایدارتر از گذشته کرده است.

نقاط ضعف کشورهای آسیای مرکزی در مواجهه با خطر تشکیل خلافت

همان‌گونه که مطرح شد، از جمله مهم‌ترین دلایل اثبات فرضیه شکل‌گیری الگوی خلافت در مناطق حائل میان افغانستان-ازبکستان و تاجیکستان، وجود برخی اختلالات ساختاری در جریان سیاسی و امنیتی کشورهای آسیای مرکزی است که می‌تواند در صورت ورود به مرحله اجرایی شدن این احتمال، در کمک به جریان افراط، متمر ثمر باشد. مثلاً با توجه به موفقیت‌های اقتصادی قزاقستان، این کشور هنوز نتوانسته است مشکل گرایش‌های رادیکالی در غرب این کشور را حل کند. تنش‌های اجتماعی با پس زمینه‌های اجتماعی که موجب گسیل چیزی نزدیک به اعزام 500 جنگجوی قزاقی به سوریه شده است، و همچنین مسئله جانشینی نورسلطان نظربایف از دیگر عوامل تنش‌زا طی ماه‌ها و سال‌های آینده محسوب می‌شود که می‌تواند مورد بهره‌برداری گروه‌های افراطی قرار بگیرد.

ازبکستان از دیگر کشورهای مهم در معرض خطر است به دلیل حضور اکثریت مسلمان و وجود قسمت اعظم مناطق متشنج فرغانه در این کشور و با توجه به اینکه خاستگاه اصلی گروه‌های اسلامی جهادی اشاره شده در این نوشتار، از این کشور بوده است، که هدف اولیه خود را سرنگون کردن دولت اسلام کریم اف اعلام می‌کنند و اکنون نیز به فکر سرزمینی برای تشکیل ایده خلافت هستند. در این کشور نیز، از جمله مهم‌ترین مواردی که این خطر را تشدید می‌نماید، برخورد قهری با اسلام‌گرایان معتدل و گسیل ناخواسته آنان به سمت اعمال تندروی مذهبی است. علاوه بر این، مسئله جانشینی بعد از اسلام کریم اف نیز و مبارزه پنهانی بر سر قدرت، می‌تواند از عوامل تنش‌زا و قابل تأمل در موفقیت جریان افراط و شکل‌گیری ایده خلافت در نزدیکی مرزهای این کشور تلقی گردد.

قرقیزستان نیز جدا از اینکه، از ضعف کلی حکومت در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برد، همچنان نتوانسته مسئله شکاف بین شمال و جنوب این کشور را حل نماید. فقر اقتصادی، ناآگاهی دینی و حس انتقام جویی از دولت مرکزی از سوی اسلام‌گرایان جنوب، اینک به چالشی جدی برای دولت مرکزی بیشکک تبدیل یافته است. آمار بالای حضور جنگجویان قرقیزی در صف داعش در سوریه، که از مناطق جنوبی این کشور اعزام شده‌اند، حکایت از جدی بودن خطر در صورت عزم آنان برای بازگشت را می‌دهد.

تاجیکستان نیز از میان کشورهای نامبرده، بیشترین درگیری را با اسلام‌گرایان دارد و از نظر اقتصادی نیز ضعیف‌تر است. در عین حال، تنش‌های مرزی بین تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان از مهم‌ترین عوامل تنش‌زا محسوب می‌گردد.

علاوه بر این مسائل، از نظر ژئوگرافی مرز نفوذپذیر بین افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی از عوامل بسیار مهم و آسیب‌پذیر این کشورها است. مرز آبی بین تاجیکستان و افغانستان، رودخانه پنجی است که اسلام‌گرایان می‌توانند از آنجا عبور کنند و با توجه به حضور گسترده ساکنان سنی محل در دو سوی مرز، یعنی دره فرغانه از طرف تاجیکستان و سنی‌های تاجیک و ازبک تبار افغان به جز منطقه بدخشان که شیعیان اسماعیلی در آن حضور دارند، بر آسیب‌پذیری این منطقه افزوده است به طوری که در سال 2013، 22 تلاش ناموفق برای ورود اسلام‌گرایان گزارش شده که این رقم در سال 2014، به 43 مورد رسیده است. همچنانکه در سال 2015 نیز اخبار بسیاری در خصوص درگیرهای مرزی و تلاش افراط‌گرایی برای حضور در خاک تاجیکستان گزارش شده است.

در نهایت اینکه، رشد و قدرت‌گیری گروه‌های بنیادگرای آسیای مرکزی که اکنون در بستر تحولات شمال افغانستان، تا مرز گروه‌های پیچیده پیش‌رفته‌اند، اکنون مترصد فرصتی تازه هستند. آنان از فرصت اولیه که همانا ضعف مطلق دولت مرکزی افغانستان بود به خوبی طی 2 سال اخیر بهره‌برده و اکنون مترصد فرصتی دیگر هستند تا به تکرار سناریو دولت اسلامی عراق و شام که منطقه حایل در مرز عراق و سوریه را تصرف کرده و اعلام خلافت کردند، دست‌زنند. همراهی طیفی از طالبان غیر پشتون شامل اقوام، تاجیک و ازبک تبار مناطق شمالی افغانستان به همراه حمایت‌های معنوی داعش، در کنار ضعف ساختاری کشورهای همجوار آسیای مرکزی، اکنون هشدار جدی برای مناطق همجوار در تکرار سناریوی داعش محسوب می‌گردد که اگر گروه‌های اسلامی بنیادگرای آسیای مرکزی تنها تهدید موجود نباشد، اما می‌تواند یکی از مهم‌ترین تهدیدهای موجود باشد و باید این تهدید از سوی دولت‌ها و کارشناسان مسائل راهبردی و امنیتی جدی تلقی شود.

منبع: پایگاه رصد